

آغاز انتشار "چهره خانه"

احسان طبری در راه توده

با این چهره و قلم طبری نیز باید آشنا شد

"چهره خانه"، مجموعه نوشته هائی داستانه واره از احسان طبری است که در سال ۱۳۵۸ با احتیاط و در تیراژی محدود در تهران منتشر شد. این احتیاط هم ملاحظات حکومتی را در بر داشت که حزب توده ایران با احتیاط بسیار به آن نزدیک و دور می شد و هم ملاحظاتی در میان خود توده ای ها، که طبری را در زورق ایدئولوژیک می پسندیدند. حال آنکه زنده یاد طبری، با همان متانت و ادب و پرهیزکاری شخصی و روحی، دورانی از جوانی خود را در کنار همان شخصیت هائی که بعنوان چهره ها در "چهره خانه" اش به آنها می پردازد زندگی کرده بود. ساده ترین و محقرانه ترین زندگی در گوشه یکی از اتاق های آن خانه ای که در چهره خانه در باره اش می خوانید. در همین سالهای جوانی، روزهای آفتابی سینه کش مسجد شاه سابق، با طلبه ها و اهل فلسفه نرد بحث و مجادله می باخت و شب ها به دیدار اهل ادب و هنر و سیاست می رفت. طبری در قنداقی از زورق بزرگ نشده و برنخاسته بود. او در کنار توده مردم زیسته بود، یا حداقل برای دورانی چنین زیسته بود. ما در "چهره خانه" با بخش از شخصیت طبری آشنا می شویم. جوانی تیزبین، با حافظه ای حیرت انگیز که آنچه را می دید و می شنید به بایگانی همیشه در دسترس خویش می سپرد تا بموقع از آن استفاده کند. خواننده "چهره خانه" با نویسنده ای آشنا می شود که تنها اگر همین خط و سیر را پیش رفته بود، نه جمال زاده و نه بزرگ علوی، که شاید هدایت هم توان همآوردی با او را نداشتند. اما او بزرگتر از آن بود که در محدوده یک برکه شنا کند. تن به اقیانوس سپرد و جان خویش را وثیقه این تن سپردن کرد.

هنگامی که با دیالگ و گفتمان قشرهای مختلف توده مردم در چهره خانه روبرو می شوید، بی شک هیجان زده شده و از خود می پرسید: این طبری است که اینچنین لغات و اصطلاحات لومپن ها، بازاری ها، نزول خورها، دوره گردان و زنان در جستجوی مرد را می داند و می نویسد؟

پاسخ "آری" است. این طبری است. آنکه بخشی از جوانی خود را در کنار همین افشار و در فقر و تنگدستی سپری کرد و طلبه مارکسیسم بود.

نسخه ای از "چهره خانه" با همت یکی از عزیزان رفقای توده ای مقیم داخل کشور تهیه شده و برای باز انتشار به ما رسانده شد. کار تایپ و ویراستاری این کتاب تقریباً رو به اتمام است و به همین دلیل انتشار بخش بخش آن را از این شماره در راه توده آغاز می کنیم. کتاب دو بخش است. بخش نخست اختصاص به زندگی اعیان و اشراف در اواخر قاجاریه و اوائل پهلوی اول دارد و بخش دوم اختصاص به زندگی افشار تهی دست و توده مردم. ما باز انتشار کتاب را از بخش دوم شروع می کنیم و پس از پایان این بخش، انتشار بخش دوم را پی می گیریم.

آنها که دهه ۱۳۵۰ را خوب بخاطر دارند، قطعاً سریال "خانه قمرخانم" را که از تلویزیون ملی ایران پخش می شد نیز از یاد نبرده اند. سریالی که تا مدت ها و تا آنگاه که به تکرار و بی مزه گی کشانده نشده بود، یکی از موفق ترین سریال های تلویزیونی بود و "علی زرندی" در نقش "شبابچی خانم" در این سریال خوش درخشید.

اکنون که چهره خانه طبری را می خوانیم و آن سریال را مرور می کنیم، جا دارد که از ناسپاسی سناریو نویسان سریال "شبابچی خانم" هم یاد کنیم. تردید نداریم که آنها از وجود این کتاب و این یادداشت های طبری با خبر بوده اند. آخر برخی از آنها از جوانان توده ای پیش

از کودتای ۲۸ مرداد بودند و طبری این نوشته های خود را بصورت پراکنده در آن سالها اینجا و آنجا منتشر کرده و گاه در محافل ادبی برای همین قشرها خوانده بود. از جمله منوچهر محجوبی، که ای کاش، اگر در زمان شاه نتوانست و نمی توانست از طبری یاد کنند، پس از انقلاب و در همان نشریه "آهنگری" که از گردانندگان اصلی آن بود از آن کپی برداری یاد کرده و اشاره به نام نویسنده اصلی که طبری باشد می کرد. و دیگران و دیگران که هنوز هستند و دست به قلم نیز دارند.

چهره خانه را با مقدمه ای که خود طبری در سال ۵۸ بر چاپ آن نوشته آغاز می کنیم:

«این سعادت نابیوسیده دست داد که اوراق دفن شده در گوشه غربت و خموشی، پس از انقلاب، وارد بازار کشور شود. خدمت احتمالی این اوراق در این دوران شاید آن باشد که با تصاویر ملموس نشان دهد چگونه مردم ما علیه نسل ها پلیدی و پستی پیروزمندانه برخاست. امید است این سر آغاز یک تزکیه بزرگ در روح و جسم جامعه باشد.»
تهران- خرداد ۱۳۵۸- ا. ط.

«هر جدی هزل است پیش هازلان
هزل ها جد است نزد عاقلان»

هنگامی که، بین نه و ده سالگی، از ولایت به پایتخت آمدم، در این شهر سیمای جامعه دوران قاجار، کاملاً و یا تا حدود زیادی، حفظ شده بود.

در این جا نظام دیرنده رعیتی- عشیرتی، البته با یک بزک ناشیانه فرنگی مآبی، تمام سرشت قرون وسطائی و آسیائی خود را نشان می داد. گرچه طبقات نوی جامعه سرمایه داری دیگر جوانه زده و اشیاء و افکار کما بیش دگرگون شده بود، ولی کماکان سواد اعظم جماعت، فقیر، عقب مانده، سرکوفته، پندار پرست و تسلیم «تقدیر ازلی»، در زیر قشر کم عده ولی سنگین بار، متفرعن، سنگدل و تاریک اندیشی از اشراف و اعیان و خان و ملاک و روحانی و بازرگانان توانگر، غالباً بی پرخاش و به مثابه سیری عادی، انبان نظام فرتوت و لهیده ای را به دوش می کشیدند. از همان جامعه ای که بیش از دیگر نویسندگان، صادق هدایت آن را در بسیاری از داستان ها و قصه های خود، با نوعی چندش و غرابت، توصیف می کند و پس از او بسیاری نویسندگان معاصر کوشیدند و می کوشند بقایای آن را به عنوان پدیده «اصیل ایرانی» نقاشی کنند.

این همان جامعه ای است که به طور عمده منبع فرهنگ عوام (فولکلور) و زبان و مصطلحات و نقل ها و مثل ها و اشعار و کنایه های خاص آن است، و اکنون ده ها تألیف در کشور ما در باره آن ها نگاشته و چاپ شده یا می شود.

ولی نوشته ای که اینک برای خواندن در دست دارید این جامعه را به شیوه دیگری معرفی می کند: نه متضمن قصه هایی است از نوع قصه های هدایت، با برخوردی ریشخند آمیز و گاه همراه با غلو؛ و نه کتابی است مثلاً مانند کتاب «خشت تا خشت» کتیرائی، که شامل توضیح مدّون و منظم آداب و رسوم مردم تهران از زایش تا مرگ باشد.

در این جزوه شما با یک گالری زنده از چهره های اجتماع آغاز سلسله پهلوی در تهران سرو کار دارید، که طی آن، روحیات شاخص و نمونه وار افراد، برخی آداب و رسوم، عناوین و شیوه گذران، در یک نسج قابل لمس؛ عکس انداخته است. نویسنده به شیوه ای که مطبوع اوست، همه جا خواسته است، «اطلاعات» متنوع هرچه بیش تری را، در کالبدهایی که

ساخته جای دهد و برای کسانی که تهران سنتی را می‌شناسند، خاطره‌های خفته را بیدار کند. این «اطلاعات» تنها در اختیار حافظه محدود نویسنده کتاب نبوده، بلکه در گرد آوری آن‌ها برخی آشنایان با آن روزگارها، به وی یاری رسانده‌اند.

در این توصیف جامعه تهران بین سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۸، نام‌ها، سرنوشت‌ها و رویدادها تماماً فرضی و ساخته نویسنده است و اگر احیاناً انطباقی دور یا نزدیک با واقعیت پدید گردد، این امر صرفاً تصادفی است. از آن‌جا که ابداً قصد تاریخ‌نویسی در میان نیست، نباید از این نوشته، که در آن جنبه ادبی و فولکلوریک بر هر جنبه دیگری می‌چربد، توقع دقت و اصالت و سندیت تاریخی داشت. آیا نگارش یک گالری از تیپ‌های عصر، نوعی ژانر تازه ادبی است؟! نویسنده روس، گوگول در «نفوس مرده» که در آن به قول خودش «می‌خواست همه کثافت‌های جامعه روس را یکجا کپی کند و یکباره به ریششان بخندد» همین منظور را دنبال کرده است. این ژانر وسیله مناسبی است برای ترسیم تابلوی متنوعی که در ژانر داستان، برای آن محدودیت‌های فنی وجود دارد. به هر صورت این خلجانی است که در ضمیر نویسنده بود و آن را سرانجام به روی کاغذ آورد تا توجیه یا عدم توجیه خود را در نزد خوانندگان بیابد. در فن نقاشی، رشته‌چهره نگاری (پرتره‌سازی) یا رنگ روغن، آب و رنگ یا سیاه‌قلم، سابقه دیرینه دارد و گاه چهره‌ای که استادانه ترسیم شده، بیش از آن به بیننده می‌آموزد که یک تابلوی وسیع و دارای ترکیب بصری. با آن‌که مؤلف می‌توانست با افزودن چهره‌ها و ایجاد کنش و واکنش داستانی بیش‌تری در میان آنها، حجم نوشته را چند برابر کند، ولی بدان دل خوش ساخت که از تصاویر آشنا، طرح‌هایی باقی بگذارد و به نوبه خود کمک کند تا بازیگران و صحنه‌ها در گرداب بلعنده‌نسیان تاریخ گم نشوند. به ویژه که هر کسی را به یادها و شینده‌های خود دل‌بستگی است و با افزایش سال‌های عمر، میدان امید تنگ و دامنه خاطره فراخ می‌شود و بنا به مثل معروف سخن پیران، نه از دراز گویی پیرانه؛ بلکه از رنج سرگذشت و نهیب سرنوشت است.

این را هم بیفزاییم که در این «چهره‌خانه» نویسنده مانند و صاف «بی‌طرف» گام نگذاشته، بلکه از رصد خانه حقیقت و تکامل تاریخی، به انسان‌ها و سرنوشت‌ها نگرسته است و ناچار این پیام را نیز با خود دارد که به نسل دیگر بگوید: «بنگرید! محیط خاستگاه ما از چه قماش بوده است!»

احسان طبری - آذرماه ۱۳۵۴

خانه‌ای در حیاط شاهی

حاج میرزا علی کاغذچی در یکی از کوچه‌های حیاط شاهی که جوی سر پوشیده داشت، صاحب حیاطی بود که «یُرد» یا اتاق‌های متعدد داشت و حاجی آن را از کرایه نشینان رنگارنگی انباشته بود. حیاط حاج آقا بیرونی و اندرونی کهنه‌سازی بود با قریب پانزده اتاق و صندوقخانه و هفت زیر زمین و دو مستراح و یک مطبخ و یک پاشیر و یک هشتی. بیرونی یک هوا از اندرونی کوچک‌تر بود و در سمت بالای آن چاهک همیشه آلوده‌ای بود و در سمت پایین (نزدیک به در ورودی) یک باغچه مربع با یک باغچه لوزی در میان، که درخت کاج پرکنده مفلوکی قد دراز و کج خود را به طرف پشت بام‌های گلی و بادگیرهای غمگین خانه کشانیده بود.

از هشتی با دو سه پلکان آجری وارد حیاط بیرونی می‌شدند و از آن‌جا می‌توانستید از دو دالان سرپوشیده در این سمت و آن سمت حیاط به اندرونی بروید. وسط اندرونی و بیرونی به جای دیوار دو باب اتاق دو دره نسبتاً وسیع بود. در حیاط اندرونی حوض نسبتاً بزرگی وجود داشت و آب انبار و پاشیر، دور تا دور این حیاط نیز اتاق و صندوقخانه بود و البته،

چنان که گفتیم مستراح مخصوص خودش داشت. یگانه بودن حوض ناچار اهالی بیرونی را به اندرونی می کشاند، چنان که یگانه بودن مطبخ برعکس اهالی اندرونی را به بیرونی می برد. به علاوه زیرزمین ها چه به عنوان انبار و چه به عنوان اقامتگاه تابستانی مورد استفاده مشترک خانواده هائی بود که با هم جور می آمدند.

سر دو مستراح بیرونی و اندرونی غالباً جنجال در می گرفت و آن تیره روزی که «فراش بی جیره و مواجب» سخت گریبانش را می گرفت، جلوی در موریانه خورده مستراح با بی تابی این پا آن پا می کرد و کسی که با فراغ بال در محل مطلوب خود نشسته ابوعطا زمزمه می کرد مرتباً می گفت و او را به تعجیل در عمل وا می داشت: «- آخر فلان فلان شده! آن قدر منتظرش نشین! یه زوری هم خودت بزن!» اوسا خلیل که از همه همسایه ها خلیق تر بود می گفت: «سر اجدادت قسمش بده! بهش بگو نترس نمی خورمت.»

جلوی مستراح آفتابه های مسی و حلبی و لولهنگ گلی خانواده ها صف بسته بود. آن را در آب پر از خاکشیر و بوی ناک حوض قل قل پر می کردند تا با آن طهارت بگیرند، آن هائی که وسواس داشتند؛ چندین بار آفتابه را آب می کشیدند و کفر همسایه ها را در می آوردند. در حیاط، باغچه، راه پلکان، راه پاشیر و زیرزمین و پشت بام، همه جا طشتی یا طاسی روی کثافت بچه ها دمر و قدم به قدم «آخ تف» و «ان دماغ» زمین را آرایش می داد. کسی پروای آن را نداشت که برازات و زباله ها را در جای خاصی بیاندازد. اصلاً این فکر از خاطر کسی نمی گذشت.

از نخ قندها، در بیرونی و اندرونی، لباس های بی رونق زنانه و مردانه، کهنه بی نمازی، کهنه بچه، با حقارت آویخته و چک چک می کرد.

اجاره نشین ها غالباً یک اتاق و تک و توک دو اتاق و صندوقخانه داشتند. اتاق های وسط دو حیاط دو دره بود، بقیه یا دره، با سقف الوار سفید و حصیر، لانه رتیل و عقرب که به ویژه در تابستان ده ها نمونه آن ها در هر گوشه ای پیدا می شد و ساکنان خانه با لنگه گیوه یا انبر آهنی مشغول شکار آن ها بودند. در اثر کهنگی خانه عنکبوت ها به ویژه در مستراح ها و پاشیر ها و آشپزخانه ها همه جا تارهای غبار آلود زشتی تنیده بودند. در هر سویی صفی از سوسک و خرخاکی و مورچه و هزارپا در گشت و گذار بود. در تابستان مگس و خرمدگس و زنبور طلایی غوغایی به پا می کردند. دیوار های خانه جاهایی وا داده و ترک برداشته و جاهائی رمبیده بود. عمارت روی هم کج و کوله و نشست کرده بود و این علامت صحت این پیش بینی بود که مؤمن می پنداشت شهر ری (یعنی تهران) که شمر بن ذی الجوشن به طمع آن پسر پیغمبر را شهید کرده بود، بالاخره در مدفوع دفن خواهد شد. همه جا، همه چیز، بوی نا و کهنگی می داد.

ساکنان حیاط مورد بحث عبارت بودند از رضا جیرجیری دل و قلوه فروش، آشیخ علی دستفروش جلوی مسجد شاه، اصغر چاخان شهرفرنگی، اوسا (اوس) خلیل خیاط، اوس مم تقی خراط، خجه خانم بند انداز، میرزا آقا کت شلواری، سید جبار ترکه نفت فروش، سید جواد طواف، حسن کوکرمه، بابا شمل، برخی ها مجرد، برخی ها با یک یا چند زن و فرزندان.

ساکنان خانه اجاره ای حاج میرزا علی کاغذچی در حیاط شاهی سواد اعظم جماعت آن روز تهران را معرفی می کردند. پارک نشینان و اعیانی که در بخش اول این نوشته با چهره آن ها آشنا شدیم، با این مردم زحمت کش و لگد کوب شده، واقعا به دو ملت جدا تعلق داشتند که کنار هم، در شهری واحد، ولی بسیار دور از هم می زیستند. مهره های این گروه دوم (که خواهیم کوشید با تک تک آن ها از نزدیک آشنا شویم) هم به سبب زندگی پرکار و کوش

خود، هم بدان جهت که حامل فرهنگ گیرا و رنگین عامیانه خلقی بودند، با اصالت بیش تری در متن جامعه ما جای می گیرند. بسیاری از آن ها به سبب یک سلسله خصلت های دل پذیر انسانی خویش و به سبب سرنوشت دشواری که بر آنها تحمیل شده است، سزاوار آنند که از محبت خواننده بیش تر برخوردار شوند.

البته بین این دو دسته، اعیان و سواد جماعت، قشر متوسطی هم وجود داشت مانند «اجزای اداره»، «وکلائی عدلیه»، «مدیران جراید»، «فکلی ها» (به عنوان مقلدان سطحی تمدن فرنگی، که علی رغم جلای ظاهری غالباً به اعیان تعلق نداشتند)، «صاحبان مغازه ها» در ناصریه و لاله زار، «دکترها»، «صاحب منصب های جزء»، «خرده مالک ها»، «روحانیون متوسط» و غیره. ما در این «چهره خانه» تصاویر بسیار متنوع این قشرهای متوسط را وارد نکردیم، چون جالب تر شمردیم که یکسره از روی گل های بته جقه ای قالی ابریشمی پارک لقاییه، از خانه شلوغ و مفلوک حیاط شاهی سر در بیاوریم، تا آن دره عمیقی را که میان اقلیتی بسیار کوچک و سخت ممتاز و اکثریتی بسیار بزرگ و سخت محروم وجود داشت بهتر لمس کنیم. چون تراژدی تا امروز باقی است و مساله، و لو به شکل دیگر، کماکان مطرح است.

راه توده ۱۴۳ ۰۶,۰۸,۲۰۰۷